

## یوسف در مصر

یوسف اسیر و درمانده همراه کاروان در حرکت بود. وقتی قافله بمرز کنعان رسیددشتها و کوه هائی که خیمه های پدرش از دور در آنجا برپا بود شناخت. در حالیکه اشک از چشمانش سرازیر بود با آه و حسرت بمحبتهای پدرش می اندیشید. منظره وقایع دونان را به خاطر آورد. خشم و غضب برادران و کلمات توهین آمیز آنان را بیاد آورد. خشم و غضب برادران و کلمات توهین آمیز آنان را بیاد آورد. هنوز کلمات زشت و فحاشی آنان در گوشش طنین انداز بود اما آینده نامعلوم قلبش را مشوش کرده بود. چه تغییر بزرگی ناگهان در زندگی او هویدا شد! از پسر محبوب شیخ متمول به برده متنفّر و بیچاره ای تبدیل شده بود. تنها و بی یار و یاور در دیاری که می رفت چه وضعی برایش پیش خواهد آمد؟ مدتی یوسف تسلیم غصه و گریه غیر قابل وصفی گردید.

ولی از سوی خداوند چنین مقرر شده بود که این تجربیات مبدأ برکاتی باشد. و آنچه را در خلال سالها یاد گیری آن ممکن نبود در اندک مدتی فرا گرفت. روش محبت آمیز زیاده از حد پدر او را ناز پرورده کرده و در نتیجه ظلمی در حق یوسف شده بود. این روش نا معقول باعث تنفر شدید برادران گردید تا جائیکه سب ترد او از موطنش شد. اثر این توجه خاص در اخلاق یوسف بخوبی آشکار بود. و میباید این عیوب به ترتیبی اصلاح گردد. یوسف در اثر توجهات نامعقول پدر، فردی خودخواه و خودرای بار آمده بود لذا آمادگی روبرو شدن با واقعیات و تلخی های دنیای غیر را نداشت.

از آنجائیکه از طفولیت محبت و ترس خدا در دل وی کاشته شده بود در این موقع متوجه خدای پدرش گردید. مکرراً داستان فرار و رؤیای پدرش را شنیده بود. وعده

های خدا و چگونگی بانجام پذیرفتن آنها را برای نقل کرده بودند. و همچنین بر او یقین شده بود که چگونه فرشتگان خداوند در هنگام تنگی برای تسلی و کمک وی خواهند آمد. به او آموخته بودند که خداوند از روی محبت نجات دهنده ای برای بشرش فرستاده است. حال تمامی این تجربیات و آموزشها در نظرش مجسم میشد. یوسف ایمان داشت که خدای پدرانش اکنون خدای او نیز خواهد بود. با اطلاع به این حقایق خود را به خدا تسلیم کرد و دعا کرد که حافظ اسرائیل حافظ وی در سرزمین تبعید باشد.

تصمیم بوفاداری نجاتش داد و تعهد کرد تحت هر شرائطی که باشد تابع و مؤمن به خدای آسمانها باشد. مصمم شد خدا را با قلبی قاطع خدمت کرده با هر وسوسه ای مردانه بجنگد و هر وظیفه ای را با جد و جهد انجام دهد. ناملايمات ناگهانی آن روز سرنوشت ساز زندگی و روحیه یوسف را دگرگون کرد یعنی از یک پسر ناز پرورده مردی متفکر و شجاع و مؤمن بوجود آورد.

بمجرد رسیدن به مصر، یوسف را به فوتیفار فرمانده گارد فرعون فروختند و وی به مدت دو سال در خدمت وی بود. زندگانی روزانه وی همراه با وسوسه ها و در میان بت پرستان بود. پرستش خدایان کاذب با تجملات و تشریفات ملوکانه جزء زندگی مترقی ترین کشورهای دنیای آن زمان بود. ولی با این حال یوسف ساده دلی و وفاداری خود را بخداوند حفظ کرد و بمنظر و سروصداهای گمراه کننده اطرافش کوچکترین اعتنائی نکرد و آنها را نشنیده و ندیده گرفت. مطالب نامشروع را بمغز خود راه نداد. بخاطر جلب توجه مصریان اصول و معتقدات خود را خدشه دار نکرد و از تمرین معتقدات آبا و اجدادی خود نه اینکه عار نداشت بلکه با اجرای آن اصول افتخار هم میکرد.

"و خداوند با یوسف مینمود و او مردی کامیاب شد و در خانه آقای مصری خود ماند و آقايش دید که خداوند با وی میباشد و هر آنچه او میکند خداوند در دستش راست میآورد." (۱) فوتیفار نسبت به یوسف روزانه بیشتر علاقه پیدا کرد و بزودی او را مختار

تمام دارائی خود گردانید" و آنچه داشت بدست یوسف و گذاشت و از آنچه با وی بود خبر نداشت جز نانیکه میخورد و یوسف خوش اندام و نیک منظر بود." (۲)

موفقیت یوسف در تمامی امور تنها در اثر معجزه نبود بلکه جد و جهد یوسف و توجه خاصی که بکلیه امور نشان میداد، برکت خدا را حاصل میکرد. یوسف بخوبی میدانست که سرافرازی و موفقیتش از احسان خدا است و حتی ارباب بت پرستش این موفقیت بی سابقه را به خدای یوسف نسبت داد. به هر حال بدون کار و کوشش موفقیت هرگز بدست نمیآید. خداوند از امانت داری این بنده خود جلال یافت و خداوند مقرر فرمود تا پاکی و درستی مؤمنین در مقابل بت پرستان ظاهر شود تا نور فیض آسمانی با درخشش خود ظلمت بت پرستان را محو سازد.

صداقت و نجابت یوسف، مهر وی را در قلب آن فرمانده بحدی رسانید که او را چون فرزند خود عزیز میداشت. در این جا بود که یوسف با شخصیتها و عرفای مملکتی تماس گرفت و با علوم و لسان و سیاست یعنی تحصیلاتی که برای نخست وزیر آینده مصر مفید باشد آشنا شد.

ایمان و درستی یوسف باید بوسیله پیش آمد دشواری آزمایش شود. همسر اربابش قصد اغوای او را کرد. یوسف تا آن زمان خود را از هر گونه عادات ناپسند بت پرستان محفوظ نگهداشته بود ولی با این تجربه خانمان بر انداز و ناگهانی چگونه حفظ شود؟ یوسف بخوبی نتیجه مقاومت را میدانست. یک طرف قضیه شامل خیانت، لذت و پاداش، و طرف دیگر شامل شرم، زندان و شاید مرگ بود. سر تا سر زندگی آینده اش به تصمیمی که حال اتخاذ میکرد بستگی داشت. آیا اصول اخلاقی پیروز میشود؟ آیا یوسف نسبت بخدا وفادار باقی میماند؟ فرشتگان با علاقه ای شدید باین اوضاع می نگریستند.

پاسخ یوسف قدرت اصول روحانی را نشان میدهد. نه به ارباب زمینی خود خیانت میکند و نه تصمیمی علیه خدای آسمانی خود اتخاذ مینماید. بسیاری آگاهانه در مقابل

خداوند و فرشتگان مقدس او ، فقط برای حفظ ظاهر در انظار هم‌نوعان خود مرتکب اعمالی ناپسند می شوند ولی یوسف اطاعت خداوند را اولویت داده معتقد بود "چگونه مرتکب این شرارت بزرگ بشوم و بخدا خطا ورزم؟" (۳)

اگر ما معتقد بودیم که گفتار و کردار ما از نظر خداوند پوشیده و پنهان نمی ماند و بدقت گزارشی از کلیه فعالیت‌های ما ثبت می‌رسد، و اگر آگاه بودیم که روزی برای پاسخگویی باید در حضور او بایستیم، هرگز مرتکب گناه نمی شدیم. جوانان باید همیشه بخاطر داشته باشند در هر جا که هستند و هر چه میکنند هیچگاه از نظر خدا دور نمی‌باشند. هیچ جزئی از رفتار و علائق ما از نظر خدا پنهان نمی ماند. قوانین بشری اگر چه بعضی اوقات بسیار سخت هستند ولی بسادگی آنرا پایمال میکنند اما شریعت خدا چنان نیست. عظیمترین سرپوشها قادر بی‌پوشش مقصر نیستند. چه بسا تصور میکنند در خلوت هستند ولی هر عمل آنان بیننده ای نامرئی دارد. حتی تخیلات افکارش در برابر پروردگار عالم پنهان نیست. هر عمل، هر کلمه و هر فکری آنچنان دقیق یاد داشت می شود که گوئی تنها آن یک نفر در تمام عالم وجود دارد و توجه تمام آسمان بر او مبدول است.

یوسف به سبب صداقت خویش دچار زحمت شده همسر فوتیفار یوسف را بعملی زشت متهم کرد و به زندانش انداخت تا از او انتقام گیرد. ولی اگر فوتیفار گفتار همسرش را صادق میدانست برده بدبخت را بقتل میرسانید ولی تواضع و درستکاری او دلیلی بر معصومیت او بود متنها برای حفظ مقام و آبروی خانواده اش یوسف را بزندان سپرد.

در ابتداء زندانبان با یوسف به خشونت رفتار میکرد. مزمور نویسی چنین میگوید: "پایهای ویرا بزنجیرها بستند، و جان او در آهن بسته شد." (۴) ولی حسن اخلاق و طینت واقعی یوسف در آن ظلمت سیاهچال درخشیدن گرفت. ایمان و صبر و شکیبائی را از دست نداد. با وجودیکه پاداش سالهای خدمات صادقانه اش را اینگونه داده بودند مع الوصف شک و تردید بخود راه نداد. سلامت فکری که از وجدان پاک منتج میشود در او

استوار بود لذا حل قضیه را بخدا سپرد. در اندیشه گرفتاری خود نبود بلکه در کمک بدیگران غم خود را فراموش کرد. او در زندان مشغله ای برای خود پیدا کرد و به آن سرگرم شد. خداوند او را در مدرسه ای پرمشقت تربیت میکرد تا آماده خدمت عالیتری در آینده گردد. در زندان از نزدیک شاهد ظلم و حق کشی بود و اثرات جنایت را از نزدیک ملاحظه کرد و در مورد عدالت و همدردی و رحمت تجربیات آموخت تا در مقام حکومت خود در اجرای عدالت منصفانه عمل کند.

یوسف بتدریج اعتماد زندانیان را بدست آورد و بالتبجیه بمدیریت زندانیان گماشته شد. رأفت و شفقت نسبت بزندانیان و توجه و ملاحظت نسبت بمظلومان تجربیاتی بود که در زندان بدست آورد و اساسی برای موفقیت آینده اش شد. هر مهر و محبتی که بدیگران روا میداریم و هر کلمه تسلی بخشی که به ماتم زدگان ابراز میداریم و هر دستگیری که از پریشانحالان میکنیم و هر هدیه ای که بمستندان میدهیم اگر بمنظور و مقصود نیک انجام گیرد نتیجه مبارکی برای اجرا کننده اش در بر خواهد داشت.

رؤسای نانوایان و ساقیان فرعون در اثر ارتکاب خطائی به زندان افکنده و تحت نظر یوسف در آمدند. روزی یوسف آنان را غمگین دید. با مهربانی علت حزنشان را استفسار کرد. آنان در پاسخ اظهار داشتند که هر کدام خوابی دیده اند و نگران تعبیر آنند. یوسف بدیشان گفت "آیا تعبیرها از آن خدا نیست؟ آنرا بمن باز گوئید." (۵) پس از شنیدن خوابهای آنان تعبیرش را چنین گفت: پس از سه روز ساقی بشغل خود برمبگردد و جام فرعون را کما فی السابق بدستش خواهد داد ولی خباز بامر فرعون هلاک خواهد شد. در هر دو مورد همانطور که پیشگوئی شده بود قضیه واقع شد.

ساقی پادشاه بخاطر تفسیر شرف آور رؤیا و توجهات محبت آمیز یوسف در زندان از او صمیمانه تشکر کرد. در مقابل یوسف شرح حال اسارت خود را بوی گفت و تقاضا کرد تا در موقع مناسب قضیه را به عرض فرعون برساند. یوسف بوی گفت "هنگامی که برای تو

نیکو شود مرا یاد کن و بمن احسان نموده احوال مرا نزد فرعون مذکور ساز و مرا از این خانه بیرون آور." (۶) با وجودیکه رئیس ساقیان بحقیقت پیوستن خواب خود را دید ولی وقتی عفو ملوکانه شامل حالش شد ولی نعمت خود را بکلی فراموش کرد. دو سال دیگر هم یوسف در زندان باقی ماند، و بتدریج امیدش بیاس مبدل میشد و مضاعف بر همه سختیها نیش ناسپاسی نیز بر گرانی بارش می افزود.

ولی دست الهی در شرف باز کردن درهای زندان بود. پادشاه مصر در یکشب دو خواب که هر دو به یک واقعیت ناگوار اشاره میکرد، دید. ناتوانی تعبیر خوابها او را کاملاً ناراحت کرده بود. حتی حکماً و منجمان کشور از تعبیر خوابها عاجز بودند. ترس و وحشت شدیدی فرعون و درباریان را فرا گرفت. این هراس عمومی رئیس ساقیان را بیاد رؤیای خود و تعبیر کننده آن انداخت و آنگاه بخاطر بی مهری و ناسپاسی که در حق وی روا داشته بود وجدانش بسیار ناراحت گردید. باین جهت بحضور فرعون بار یافت و پادشاه را از خواب خود و خباز سابق آگاه ساخت و چگونگی تعبیر و پیشگویی بحقیقت پیوستن آنها که اسیر عبرانی اظهار داشته بود بیان کرد.

با وجودیکه برای فرعون مشکل بود حکما و منجمان عالیقدر خود را نا دیده گرفته، متوسل به یک اسیر خارجی شود ولی برای آسودگی خاطر خود آماده بود پست ترین خدمتگذاران کشور را احضار کند. بمجرد فرمان احضار یوسف، وی لباس زندان را از تن در آورد و سر و صورت خود را اصلاح کرد و تمامی آثار زندان را از خود محو ساخت و بحضور پادشاه شرفیاب شد.

"و فرعون بیوسف گفت خوابی دیده ام و کسی نیست که آنها تعبیر کند و در باره تو شنیدم که خواب میشنوی تا تعبیرش کنی. یوسف فرعون را در پاسخ گفت از من نیست. خدا فرعون را سلامتی جواب خواهد داد." (۷) پاسخ یوسف حلیم و ایمانش را بخدا نشان میدهد. متواضعانه منکر حکمت عظیم خود شده و میگوید: "از من نیست." تنها خدا کاشف

اسرار است. فرعون خواب خود را چنین بیان کرد: "اینک بکنار نهر ایستاده ام و ناگاه هفت گاو فربه گوشت و خوب صورت از نهر بر آمده بر مرغزار میچرند. و اینک هفت گاو دیگر زبون و بسیار زشت صورت و لاغر گوشت که در تمامی زمین مصر بدان زشتی ندیده بودم در عقب آنها بر می آیند و گاوان لاغر زشت هفت گاو فربه اول را می خورند. و چون بشکم آنها فرو رفتند معلوم نشد که بدرون آنها شدند زیرا که صورت آنها مثل اول زشت ماند پس پیدار شدم. و باز خوابی دیدم که اینک هفت سنبله پر و نیکو بر یک ساق بر میآید و اینک هفت سنبله خشک باریک و از باد شرقی پژمرده بعد از آنها میروید و سنابل لاغر آن هفت سنبله نیکو را فرو می برد و جادوگران را گفتم لیکن کسی نیست که برای من شرح کند." (۸)

یوسف پاسخ داد: "خواب فرعون یکیست خدا از آنچه خواهد کرد فرعون را خبر داده است." (۹) قرار است هفت سال حاصلخیز بیاید. دشت و باغ بیش از پیش محصول خواهد آورد. ولی این مدت هفت سال قحطی در پی خواهد داشت: "و فراوانی در زمین معلوم نشود بسبب قحطی که بعد از آن آید زیرا که بغایت سخت خواهد بود." (۱۰) تکرار خواب دلیلی بر حتمی و نزدیک بودنش میباشد. یوسف ادامه داد " پس اکنون فرعون میباید مردی بصیر و حکیم را پیدا نموده او را بر زمین مصر بگمارد. فرعون چنین بکند و ناظران بر زمین برگمارد و در هفت سال فراوانی خمس از زمین مصر بگیرد و همه ماکولات این سالهای نیکو را که میآید جمع کنند و غله را زیر دست فرعون ذخیره نمایند و خوراک در شهرها نگاه دارند تا خوراک برای زمین بجهت هفت سال قحطی که در زمین مصر خواهد بود ذخیره شود مبادا زمین از قحط تباه گردد." (۱۱)

تفسیر خواب و پیشنهاد یوسف بحدی منطقی و مستدل بود که شکی بر واقعیت و درستی آن نمیتوانست وجود داشته باشد. ولی برای اجرای برنامه مذکور چه کسی را باید انتخاب کرد؟ بقاً و حفظ کشور مشروط به انتخاب شخصی مناسب برای اینکار بود. پادشاه

مضطرب شد و مدتی در فکر نامزدی برای این امر بود. رئیس ساقیان فرعون را از حکمت و مدیریت یوسف در اداره امور زندان آگاه کرده بود. مسلم شده بود که یوسف دارای استعدادی عالی در امور مدیریت میباشد. ساقی شرمندۀ عمل گذشته خود با حسن نیت از یوسف تعریف نمود. فرعون پس از تحقیق در یافت که اطلاعات ساقی درست بوده، در تمام کشور تنها یوسف خطر آینده را پیشگوئی کرده و راه حلی پیشنهاد کرده بود، بنابر این پادشاه مطمئن بود که یوسف بهترین شخص برای اجرای برنامه پیشنهادیش میباشد. مسلم بود که نیروی لایزال الهی نیز با وی بوده و احدی در بین وزراً کشور یافت نمیشد که کشور را از آن بحران نجات دهد. عبرانی و زندانی بودنش در مقابل حکمت و قضاوتش قابل مقایسه نبود. لذا پادشاه به مشیرانش گفت: آیا کسیرا مثل این فرد توانیم یافت، مردی که روح خدا در وی است؟" (۱۲)

تصمیم گرفته شد و نتیجه به یوسف ابلاغ گردید: "چونکه خدا کل این امور را بر تو کشف کرده است کسی مانند تو بصیر و حکیم نیست تو بر خانه من باش و بفرمان تو تمام قوم من منتظم شوند جز اینکه بر تخت از تو بزرگتر باشم." (۱۲) سپس فرعون مهر حکومت را به یوسف اعطاً کرد. "و فرعون انگشتر خود را از دست خویش بیرون کرده آنرا بر دست یوسف گذاشت و او را بکتان نازک آراسته کرد و طوقی زرین برگردنش انداخت و او را بر عرابه دومیین خود سوار کرد و پیش رویش ندا میکردند که زانو زنید پس او را بر تمامی زمین مصر برگماشت." (۱۴)

"او را بر خانه خود حاکم قرار داد، و مختار بر تمام مایملک خویش تا باراده خود سروران او را بند نماید و مشایخ او را حکمت آموزد." (۱۵) یوسف از سیاهچال بحکومت تمام مصر ترفیع یافت. مقامی عالی بود ولی خالی از اشکال و خطر هم نبود. هر که بر برج بلند بایستد با خطر مواجه خواهد شد. همانطور که طوفان گل ناچیز را صدمه نمیزند ولی درخت تنومند را از ریشه بر میکند بهمان ترتیب اشخاص افتاده و حلیم زندگی سالم

و آرامی دارند اما آنانیکه بمقامهای عالی دست می یابند در اثر وسوسه های شیطانی بقعر دره های نیستی سقوط میکنند. ولی یوسف در هر دو مرحله ذلت و سعادت موفق و پیروز بود. چه در کاخ سلطنتی و چه در سلول زندان او تغییر ماهیت نداد و در تواضع و صداقت وی کوچکترین تغییری حاصل نشد. او هنوز فردی غریب در دیاری دور از موطن و خویشاوندان خدایپرست خود بود ولی با تمامی وجود خود ایمان داشت که در اجرای وظائف خطیرش خداوند حامی و هادی وی است. توسط یوسف توجه ارکان کشور و رجال مصر به خدای حقیقی معطوف گردید و اگر چه اعمال بت پرستی خود را ترک نمودند، با اینحال اصول اخلاقی که در یوسف خدایپرست دیده بودند محترم شمرده شدند.

چگونه یوسف دارای اینهمه خصوصیات اخلاقی و معرفت گردید؟ از همان ابتدای زندگانی نجابت، صداقت و اصول اخلاقی را بر هوی و هوس نفسانی ترجیح داد که ثمره خوب آن در جوانی اش آشکار گردید. زندگی ساده و پاک طفولیتش به رشد قابل تحسین بدنی و فکری او کمک کرد. ارتباط با خدا از طریق مطالعه طبیعت و تحصیل حقایق عظیمی که به وارثان ایمان سپرده شده بود طبیعت روحانی و قوای دماغی و جسمی او را تقویت و استوار گردانیده بود. صداقت و امانت نسبت به کوچکترین و عالیترین وظائف محوله او را برای این موفقیت عالی آماده کرده بود. هر کس در اجرای اوامر خداوند جد و جهد نماید بهترین راه تربیت را پیموده است. "اینک ترس خداوند حکمت است، و از بدی اجتناب نمودن فطانت میباشد." (۱۶)

بسیاری به مسائل کوچک زندگی که اهمیت موثری در بنای اخلاقی دارد توجه نمی نمایند. در واقع هیچ امری از امور زندگی را نمیتوان ناچیز خواند. وسوسه های روز مره صداقت و امانت ما را آزموده و ما را برای آزمایشهای بزرگتری آماده می سازند. اگر در رعایت اصول و قوانین قاطع بمانیم در تمامی مراحل و وظائف زندگی پابرجا و ثابت بجای خواهیم ماند. اینگونه افراد با چنین خصوصیاتی در برابر هر نامالایمانی سقوط

نکرده و پیروزی آنان حتمی است. چون در مسائل کوچک امین می باشند در مسائل بزرگ نیز امین خواهند بود.

اخلاق صالح از طلای مصفی ارزنده تر است. بدون آن فرد نمی تواند کسب حرمت کند. این گونه خصوصیات را نمی توان خرید. محاسن اخلاقی و صفات عالی تصادفی نیستند. پیرارزش ترین استعدادها بدون تربیت بی ارزش هستند. تشکل خصوصیات اخلاقی نتیجه یک عمر جد و جهد شبانه روزی میباشد. خداوند این موقعیت را به همه داده است و موفقیت از آن کسانی است که از آن بهره ببرند.